

(مآثر الامراء) [۳۷۹] (باب اول)

بالجملة همین چیزها باعث برآشفتنگی او شده مغلوب غضب
 نگردید - و نتوانست خود را باز داشت - مفتان هم فرصت دیده
 زیاده تو مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغی خانخانان
 باعلان رسید عرش آشیانی آنکه خان را مطلق ساخته خود هم متعاضب
 از دهلی برآمدند - در آن وقت خانخانان در گرفتن جالذهر اهتمام
 داشت - آمدن آنکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت - و بعد محاربه^(۲)
 سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائز است مستحکم
 در کوه سواک) براجة آنجا راجه کنیس رناه جست - چون همین^(۳)
 وصول موکب اکبری بذواحق کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از فله
 برآمده جنگ نمودند - گویند در آن نزد خورد سلطان حسن خان
 جلایر از لشکر پادشاهی کشته شد - و سر او را برده نزد خانخانان
 بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمیند که باعث
 خون این قسم جماعه شوم - بتاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور
 فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیانی منعم خان را با
 امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بجهت درستی طمانینت افزای خاطر
 بیرام خان شده بملازمین بیزدن - در ماه محرم سنه ۹۶۸ (نهصد و شصت
 و هشت سال) انجم خانخانان بذوالیح ازور رسید - جمیع امرا پذیرا
 گشته بامر از تمام آوردند - و چون رو بر آمد (پاک در گردن انداخته
 سر پدای پادشاهی گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیانی

(باب الابداء) [۳۸۰] (مآثر الامراء)

از کمال رافت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشته اند - و پرسش احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعتی تاخیره (که در برداشتن) التفات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند چون شهر یمن متعلقه گجرات (که پیش ازین بفهره واله موسوم بود) رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - در آن ایام موسی خان فولادی حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند از آن جمله مبارک خان لوهانی (که پدر او در جنگ ماچھیواره بقتل رسیده بود) اندکامی بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه با دختره که از بون همراه قافله بیرام خان عزیمت حجاز داشت و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نماید - ازین (هگذر هم افغانان شورش داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور بیرام خان بسبر کولای (که سدرگاه آن شهر است) و سپس اندک شهرت دارد - چه هزار بتخانه در رویه آن هوض است) رفته - در وقت فرود آمدن از کشتی آن جاهل چنان دانمود که برای دیدن آمده رفت ملاقات خانجره هواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت کلمه (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عام در گذشت و بسعادت شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهارشنبه بنیت شهادت از سالها ناغمه نمی کون - چنانچه در زمان استقلال یکم از سادات سیاه لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت : به نیت

(مآثر الامراء) [۳۸۱] (باب الباء)

شهادت نواب فاتحه خواندم - تبسم کرده گفت - میر این چه

غم خواری ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودی *

القصة از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائی شتافت

و بیروم خان در خاک و خون افتاده - جمع از فقرا قالب خونین ارا

برداشتند حوالی مقبره شیخ حسام (که از مشایخ آنجا بود) بخاک

سپردند - و بعد از آن بسعی حسین قلی خان خانجیان به مشرف

مقدس مدفون گشت - قاسم اسلان مشرفی در تاریخ ابن واقعه

گویند - و گویند از پیش ازین سانحه بمدتی در خواب درافتد

گفته بود * * بیت *

* بیروم بطواف کعبه چون بسمت احرام *

* در راه شد از شهادتش کار تمام *

* در واقعه هائقی پی تاریخش *

* گفتا که شهید شد محمد بیروم *

نعلش خان را بدلهلی نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵)

نصد و هشتاد و پنج بمشهد رفویه بردند - بیروم خان در شعر بسیار

درست سلیقه بود - تصائد غمرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد

و آثار را جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانه (که بیروم خان در قندهار

بود) چندت آشیانی این رباعی نوشتند *

* رباعی *

(۲) در [بعضی نسخه] حسین علی خان (۳) در [بعضی نسخه] قصائد

غمرا دارد - و در اشعار استادان دخلهای بجا *

(باب الباء) [۳۸۲] (مآثر الامراء)

- * ای آنکه انیس خاطر محزونئی *
- * چون طبع لطیف خویشتن موزونئی *
- * بے بیان تو منی نیم زمانے هرگز *
- * اما تو بیان من محزون چونی *

* بیروم خان در جواب نوشت *

* رباعی *

- * ای آنکه بذات سایه بیچونی *
- * از هر چه ترا وصف کنم افزونی *
- * چون میدانئی که بیتو چون میگردد *
- * چون می پرسی که در فراقم چونی *

گویند شبیه همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را مغلقه
دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم
حاضرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت
دریشان نگاهداشتی دل و پیش علما پاسپانی زبان باید کرد - درین
فکر بودم - که چون در حضرت هوسه چیز جمع شده - کدام یک را
توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفه او بداده خوش آمد
تجسین نمودند * (۲)

صاحب طبقات اکبری نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان
بیروم خان بمنصب پانچ هزاری رسیده صاحب علم و تقاضا شدند
حق این است که بیروم خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

(۲) نسخه [ج] فرمودند *

(مآثر الامراء) [۲۸۳] (باب الابداء)

و کرم آراستگی داشت - و مدبر شجاع و کار دان قوی دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حق عظیم برین خانواده عالیله تیموریه ثابت کرد در چنین احوال ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه اندکمانه نگرفته بود که از میان رفت - و پادشاه زاده خورد سال ذاتجربه کار - سوی پنجاب تمام مالک از تصرف بدر رفته - افغانان با آن همه کثرت و هجوم بدو سوی سلطنت لوی انا و لاغیری می افراشتند - و در هر گوشه و کنار واقعه طلبان طبل و خفاقت می زدند - امرای چغذیه (که دلداده اتامک هندوستان نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - مبرزای سایمان قابو یافته در کابل خطبه خود خواند [بمحض نیروی جگرداری و ثبات پائی و حسن تدبیر صایبه و فکر رضیه بیروم خان آب رفته بجزو آمد - و سلطنت را استقراری بهم رسید - عرش آشیانی هم بانواع دلجوئی و نوازش جمیع مهمان مفوض بدو داشته تمامها از گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مدهنده و مراعات کسی منظور نباشد - و از لومت لایم نترسد - و این مصرع خواند *
* مصرع *

* درست گو در دست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون در روز اقتدار و قضاط خانکازان زیاده تر شد خار خار حسد در دلها شکست - ناتوان بیذات حسد پیشه به شقیقه سازی و زمامی دروغ و راستی را با هم می یافتند - و یکی را بصد رسانیده مزاج پادشاهی منحرف می ساختند - خانکازان هم در اقتدار و استقلال

خود دیگر را بچشم اعتبار نیاورده امتنا بشان آنها نمی کرد
 اما بدمظنکی و توهم بخود راه داده بود - که زرد از جا در می آمد
 پس از برهم زدگی هم خانخانان اصلاً اراده بغی نداشت - بمجرد
 ابلاغ بیغام پادشاهی (که میر عبداللطیف قزوینی آورد) ائانه و اسباب
 امارت بحضور فرستاده اراده سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین
 نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سر راه نوشتند - که نگذارند سلامت
 بدر رود - و مؤلف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمی (که در هیچ مرتبه
 نبودند) برانداختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابی فاش
 نمایند - و شما را با این همه حقوق بذات و خواری برآرد^(۲) - مردن
 بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار
 و نکال او گردید * نکته * آدمی را خوبشستن بینی دحب جاه بروز بد
 می نشانند - و در مهالک و آفات می اندازد - ازین است که حب دنیا
 راس الخطایاست *

* آفت سر و برگ هوس آرائی جاه است *

* سر باختن شمع ز سامان کلاه است *

* بهادر خان شیبانی *

محمد سعید نام - برادر خانزمان علی قلی خان - و از امرای
 پنج هزاره اکبری است - در وقت نهضت الرویه همایونی بتسخیر
 هندوستان زمین دادر بدو تفویض یافته بود - بعد چندی از بدسرشتی

(۲) در [بعضی نسخه] برافند *

(مآثر الامراء) [۳۸۵] (باب الباء)

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیبعی
 کار پیش برد - میسر نشد - ناچار اربابش واقعه طلب گرد آورده آماده
 جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتی (که از طرف
 بیروم خان بمحافظت قلعه می پرداخت) کومک هندوستان را
 دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجی شد - و حسب
 طلب او فوج از قزلباش رسیده ناگهانی بر سر بهادر خان ریخت
 از جنگهای سخت کرده کاره ساخت - در بگریز آورد - چون
 نتوانست در آن ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتی (که عرش آشیانی
 بمعاصره مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیله
 سفارش بیروم خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قاپی خان
 برلاس بجاکبورش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بیماری
 از امرای بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی
 دولت بیروم خان بمیان آمد - خان مذکور او را باز گردانید - تا خون
 آن ولایت را در حیطة تصرف آورد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر
 خان در دهلی بحضور رسیده بصوابدید مامم انکه منصب بزرگ
 وکالت هوائی او شد - چندروزه نکشید که ائاره به قبولش مقرر گشته
 بخصمت یافت - سال دهم (که خافزمان بهادر کلانش مخالفت ورزید)
 او را بانفاق سکندر خان اوزبک بولایمت سرهار فرستاد - که از آن راه
 بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیانی فوج
 بهرداری میرو معز الملک مشهدی تعیین کرد - هر چند بهادر خان

(باب الباء) [۳۸۶] (اثر الامراء)

در عجز و گفتم مادرم با ابراهیم خان اوزبک بحضور شتافته عفو
تقصیرات من و برادرم شد میر معزالملک قبول نمود و بچنگ
درآمد - اگرچه سگدرخان (که با او همداستان بود) در بفرار گذاشت
اما بهادر خان بر قبول میر معزالملک ریخت - شاه بدافع خان (که از
امرای سپاهی مذش بود) دستگیر گشت - و میر بهزیمت در آورد
چون عفو جرائم خانزمان را شده بود تلافی این حرکت در تراخی
افتاد - و از آنجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا اولیة پادشاهی
درین ضلع ظلال افکن است خانزمان از آب گنگ نگذرد) و همین که
عروش آشیانی بسیر قلعه^(۲) چذاده توجه فرمود علی قلی خان مساعده
نموده از آب گنگ گذشت] پادشاه بغضب درآمده بر سر او ایفاز
نمود - و باشرف خان (که در چونپور بود) حکم رفت - که مادرش را
مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهی یافته بتعجیل تمام
بر سر چونپور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید
نموده مادر خود را از قید برآورد - و چونپور و بنارس را یغمانی کرده
تا مراجعت پادشاه خود بدر زن - اما باز بسبب صفت جرائم خانزمان
و بجز و ضعف نالی منعم خان بتدارک بے اعتمادیهای بهادر خان
متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهم و هفتاد
و چهار هجری همراہ برادر از کمال بے آزر می و ناسحق شفا سی
با عرش آشیانی عرصه مبارزت پیمود - چون باباخان قاتشال بر فوج

(۲) یا بسوی *

(مآثر الامراء) [۳۸۷] (باب الباء)

خانزمان حمله بود بهادر خان مقابل گشته ارزا برداشته - ناگاه اسپش
گیر خورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهده
این حال متفرق گشتند - دلارزان فوج فیروزی بر سرش هجوم
آوردند - وزیر جمیل بیگ (که مقتصدی منصوب از آن وقت بود)
از بد ذاتی و آزمندی چیزی گرفته رها کرد - درین اثنا دیگر بلی
رسیده ادرا ردیف خون ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش اشیاپی
فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه
و فساد شدید - گفت الحمد لله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتی
خود مجزوم نبود - والا حرف ندانم بر زبانش میگذشت - بالحاج
دولت خواهان در همان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر
گردنش از باز سبک ساخت - طبع هرزور داشته شعر میگفت
این مطلع از دست *

* بیت *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *

* گویا بمن خسته ده جانگ گرفته *

* باز بهادر *

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان هوام هند بسجاول خان
مشهور است - چون شیر شاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادر شاه
بر گرفت مشر الیه را (که از امرا و خاندان خیلان او بود) سه سال
آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چند

(۲) نسخه [ج] وزیر بیگ *

(باب ابداء) [۳۸۸] (هـ انرا الامرا)

ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج کشی نمود - او یغاه
 براجة دزنگر پور برد - آخر سلیم شاه اوزا بعهد و پیمان پیش خود
 طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه باصرا تقسیم نمود - پس ازان
 در زمان عدلی بتازگی حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه
 بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نصد و شصت و در باجل طبعی
 درگذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را
 برانداخته در سنه (۹۶۳) نصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته
 خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطه تصرف در آورده فوج
 بر سر گداه (که ملکه سمک وسیع) کشید - و از زانی درگارتی (که ریاست
 آن ولایت می نمود) شکست یافته بتلافی آن نپرداخت - و مشغول
 بعیش و عشرت شد - و بغای دولت خود را بر آب و باد گذاشت
 یعنی بمرتبه شیفته باده پیمائی و نغمه آرائی گردید که شب از روز
 نشناخته غیر ازین در امر بهیچ کار نمی پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدره معین و زوائی مشخص قرار داده
 بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت بمعضی طبائع و امزجه تجویز
 فرموده اند - و بنغمه دانش پروران دوزبین در هنگام کلمات طبع و هلاکت
 ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دلیوی بهم رسد) بجهت کسب
 انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از
 مقام عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی را که بدل ندارد

(مآثر الامراء) [۳۸۹] (باب الاول)

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در خون سرود و نغمه استکان وقت بود) در فراهم آوردن یاتران همگی همست مصروف داشتند - همه بحسن نغمه طاق - و نغمه حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه رُپ مَتی نام - گویند یدمَنی بود - که قسم اول است از انسام اربعه نعاون - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعنی آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصری درو می باشد - و باز بهادر را با او علاقه غریب بود - اشعار مژدی پیوسته در عشق از گفته - و دل خالی کرده - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبری سنه (۹۶۸) نهمصد و شصت و هشتاد و هجری ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعیین شد - باز بهادر در گروهی سازنگپور (که مقر او بود) قاعه کرده نشست - و جنگ می نمود - و مردمش همه (که آزاده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربه سخت نموده هریمت خورد - چون چند کسی اعتمادی بر سوزنان و یاتران گذاشته بود (ده اگر خبر شکست من رسد همه را قه تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چند با آب شمشیر محو گشت - و جمع زخمی شده (متی از زندگی بردند - و بعضی را نوبت نوسید - افواج پادشاهی بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در [بعضی نسخه] رُپ مَنی - یا رُپ مَنی باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بجهت و جوی روپامتی (که زخم کاری داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش آمد پیاله زهر هلاهل بدوستگامی باز بهادر مردانه در کشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شروانی تفویض یافت باز بهادر (که در جنگهای مابین خاندیس و مالوه ^(۲) آواره میگشت) فوجی فراهم آورده بآریزش درآمد - بتازگی از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح بیجاگنده با معدوده بغارت برهان پور شتافته با غنائم فرزان برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نوبده می گذشت - از اسب جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیر دار مالوه دل از دست داده بآگوه رفتند - باز بهادر بفراغ خاطر مجدداً مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال ۵۴۴۴ قمری عبد الله خان اوزبک (که از امرای اکبری بود) با جمعی از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور شد - باز بهادر پیش از وصول جنود پادشاهی پای ثبات بلغزیش داده در فرار آورد - و از رعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان خود را انداخت - و عمره بآوارگی بسر برد - چندگاه نزد بهرجی زمیندار بکلانه رفت - و از آنجا در کجرات بچنگیز خان و شیر خان

(۲) نسخه [ب] جنگهای خاندیس و مالوه *

(مآثر الامرا) [۳۹۱] (باب الباء)

گجراتی توسل جهت - و پس ازان بنظام الملک دکنی در آرد
 و همه جا خسران زده گشته بران اردی سنگهه پناه برد - در سال
 پانزدهم عرش آشیانی حسن خان خزانچی را فرستاد - که او را بفیود
 عواطف آمید وار ساخته بملازمت آرد - ابتدا بمنصب هزاره
 سرافرازی یافت - و آخرها بمنصب در هزاره ذات و سوار رسید
 باز بهادر و زب متی هر دو بر پشتک (که در حاق وسط قلاب اجین
 افتاده) آسوده اند *

● بابا خان قاقشال ●

بعد از مجنون خان سرآمد امرای قاقشالیه در عهد عرش آشیانی
 اد بود - در جنگ خانزوان دستبوند نمایان و سبقتی شایان بکار
 برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهمصد و هشتاد در نخستین یورش
 گجرات شهباز خان میروتوزک در ترتیب یسل اهتمام می نمود
 آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار بار در افتاده بدرشتی
 پیش آمد - پادشاه بجهت تادیب او و اصلاح سایر بیراه زبان سیاست
 عظیم فرمود - و در همان ایام بدینکو پوستاری مشمول نوازش پادشاهی
 گردید - پس از کشایش هنگامه (که سرکار گهوراگهانگ در قبول قاقشالان
 مقر شد) بعد فوت مجنون خان قاقشال اگرچه سوری بزام عرش جباری
 بیگ بود اما عمدگی به باباخان (که اقسقال آن طایفه بود) بازگردید
 چون در ترویج و روائی آئین داغ از پیشگاه خلافت قدغنها بکار رفت
 متصدیان سخت گیر دکان طمع و آز بر چیده از بے پروائی و انماض

(باب انباء) [۳۹۴] (مآثر الامراء)

(۲)

سردار تاپین باشیها را بقیامت سر مورسه میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبه بنگاله گفتم - که هفتاد هزار روپیه بطریق ازبغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده اصلاً از بتدارک نپرداخت - چون بهمین دراعی در سال بیست و چهارم معصوم خان کبابی با چندسه از تبولدازان بهار گرد طغیان برانگیختند بابا خان (که قابو میجست) با برخی جاگیر دازان بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - در سنه (۱۸۹) نهصد و هشتاد و نه با اتفاق خالدی خان سورها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلکهنوتی شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر با فوج پادشاهی زد و خورد نموده هر مرتبه بفاکامی در آمد - تا آنکه بعجز گرانیده زینهارای گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبه بهار می شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتغان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبه بهار بر آمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هردو فریق بهم متفق شده قباکازیرا از سر گرفتند و آخر کار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در نانداه محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختی زمانه یکامیابی برخاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

(۲) در [مآثر نامه] تاپین باشیها را قیامت سر مورسه (۳) در [بعضی

نصفه اکبر نامه] خالدین خان آورده *

(مآثر الامراء) [۴۹۳] (باب الابداء)

ملقب ساخته ابالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال
 در بین چیره دستی به بیماری خوره گرفتار گشت - هر روز در سیر
 گوشت دران ریش گاه نهاد طعمه جانور ساخته - و میگفت
 که نمک حرامی مرا بدین تپاه حالی نشانده - و در همین حالت
 در گذشت *

• بهادر •

پسر سعید بدخشی ست که چندی عمل گذار سرکار تربت بود
 سال بیست و پنجم جلوس عرش آقبانی (که امرای بهار گرد ناسپاسی
 بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته
 با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختی مال خالصه پادشاهی را
 صرف سپاه نمود - علم بغی برافراخت - رسکه و خطبه بنام خود کرد
 گویند این بهت در سکه قرار داده بود *

* بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *

* پسر سلطان پدر سلطان زهر سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفته معصوم خان کلبلی رفت (که آن شوریده مغز را باندوز
 ره گرامی یک جهتی گردانند) از ازی آرمی پدر را بزنندان فرستان
 پدر باندک زمانه بسرداری از دل نهاد - چون شام خان حلاپز
 بر پتله رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیستی افتاد
 بهادر در ایام هنگامه پردازمی اهل طغیان از حوالی ترهین برآمده
 بسیاری معوره برگرفت - و سرکار حاجی پور در تصرف او بود

(باب الباء) [۳۹۴] (مائث الامرا)

هر طرف دست و پای میزد - تا آنکه صادق خان فوج را بر سر او
فرستاد - و چپقلش نمایان رو داد - و دران آشوبگاه پیمانۀ هستی از

سال بیست و پنجم اکبری مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد
و هشت هجری لبریز گردید *

• باقی محمد خان •

کوکۀ عرش آشیانی و برادر کلان ادبم خان اسم - مادرش ماهم
انگه - که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده - در ایامی (که عذر
زنی و فتنه مقدمات سلطنت با اختیار او بود) شادی کن خدائی
خان مذکور شروع نمود - پادشاه بنا بر خاطر داشتک از دران عشرتخانه
تشریف بردند - خان مزبور بیایۀ سه هزاره رسید - از تاریخ شیخ
عبدالقادر بدائنی معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت
گذهه کتنگه (که بجاگیر خان مزبور مقر بود) داعی حق را لپیک
اجابت گفت *

• پابنده خان مغل •

برادر زاده حاجی محمد خان کوکی پسر بابا فشفه برادر
کوکی ست - که از امرای عظام فردوس مکانی بوده - حاجی محمد
در اکثر یورشها با رکاب هدایونی شرف اختصاص داشت - در مهم
بنگاله به همراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود - پس از فتح
صوبۀ مذکور چون پادشاه در جغت آباد رحل اقامت انداخت
و شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

(مآثر الامرا) [۲۹۵] (باب الجاد)

چونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد مبارزا
 قورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و مبارزا هندال را
 برین راه آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیرو
 خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهی رو نمود پادشاه از نواح
 نده و بهکر شده کاره ساخته متصل قندهار رفعت - و درانجا نیز
 بذابو نفاق مبارزا عسکری پا قائم نتوانست شد - لهذا وزیران عراق
 مصمم کرده بدان صوب شتافتند - پس از وصول به سیستان حاجی
 محمد از مبارزا عسکری جدا شده بموکب همایونی پیوست - و در
 سفر عراق و آموزش قندهار و مهم کابل در زکاب سلطانی مصدر
 قردادات بود - آخر حال چون بدانندیشی او سمت ظهور یافت او را
 با برادرش شاه محمد (که در بدآهوزی و پهلوانی استاد بود) گرفته
 عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانیدند - گویند حاجی محمد در
 جرأت منقره بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور
 خدمتکاره می باید - روز قبق اندازی او قبق زد - و از پادشاه جادو
 گرفتند - پاینده محمد سال پنجم اکبری همراه منعم خان از کابل
 آمده شرف بساط بوس در رفعت - و در آخر همین سال بهمراهی ادهم
 خان بذابو فتح هالوه تعیین گردیدند - و سال نوزدهم بهمراهی منعم خان
 خانضاران بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفتند - و سال بیست
 و دوم بهمراهی راجه بهگونات داس به قبیله رانا پرتاب دستاوی
 (۳)

(باب آلباء) [۳۹۹] (ماکرالا محروا)

یافتی . و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتی
 (داد) مردار هراول بود . سال سی و دوم انقطاع در گهوا گهاگ یافته
 بدان سوخت مرخص گردید .

• پیشرو خان •

مہتر سعادت نام از غلامان خدمت آشیانی است . که شاه ظہماسپ
 دارای ایران داده بود . و در تبریز تزلزلت یافته . همواره در
 خدمت آن پادشاه گذرانده . و پس از ارتحال آن مغفور در خدمت
 عرش آشیانی بکارها پرداخته . سال نوزدهم پادشاه او را بذات گذارش
 بعضی مزایای بامرا بصورت بنگالہ تعیین نمودند . چون عجلت لازم
 این کار بود او کشتی سواره برآوردی گنگ روانه گردید . و پس از
 وصول بحدرد تعلقه گچیتی (۲) که از زمینداران نامور سوئے بہار بود)
 بدست کسان او گرفتار گشت . چون جگدیس پور (که محکم ترین
 مزایای گچیتی بود) بتحصیر درآمد و او کنج نسین زاریہ خمول
 شد ہوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیہ دستگاری بخشید
 گویند مردم بمبارے (کہ بدست آن بغارت سرشت گرفتار بودند)
 اکثرے را روانہ نیستی سرا گردانید . خان مذکور را نیز ہمین ارادہ
 ہوالہ کسی نمود . دیش یازی نکرد . بدیگرے سپری . او ہر چند
 صرف قوت نمود شمشیر از نیام ہر نیامد . ناچار ہاشارہ گچیتی
 (کہ دران وقت سراسیمگی داشت) بر فیل با حقون نشانہ روان شد

(۲) در [بعضی نسخہ] گچیتی .

(مآثر الامراء) [۳۹۷] (باب الباء)

اتفاقا فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود . آن مرد خود را به آن
 انداخت . فیل لکده بود زده آواز هولناک نموده در بگریز نهاد . و از آن
 صدای مهیب هر یکی از فیلان بمحیتر شنافت . فیل سوار بی خان مذکور
 به بیابان رسید . خان مذکور خواست که هر دو دست و سن بستند خود
 در گروی فیلان انداخته بافشره . فیلان بفرادان سعی خود را به آن
 انداخته نجات خود در گریز شمرد . فریب طوع مبع فیل آرامش
 گزید . خان مذکور خود را بزیر افکند . و پس از افتاده در برهه آردن
 درین ضمن سوارش از منتعبانش (که بجهت رجوع او می گردید)
 در چارشت . و او را براسپ خود سوار کرد راهی گشت . سال
 بیست و یکم خان مزبور بحضور (سیده بملازمک پیوست . بعد چند ماه
 باندوز گوئی نظام الملک دکنی (که دست از آمیزش مردم کشیده
 بزاریه تهنائی بسر می برد) دستوری یافت . و سال بیست و چهارم
 آصفخان ملازم او را با تفسوقات بحضور آورد . پستربذصیحت گذاری
 بهادر خان پسر راجی علی خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون
 در گرفت و پادشاه محامرا قلعه مزبور فرمود روز هفتوح شدن
 مالی گدهه کردن شایسته نمود . و تا سال چهارم اکبری بمنصب
 سه صد و پنجاهی رسیده . و پس از فوت آن پادشاه مورد حمایت
 جهانگیری گردیده از اصل و اضافه بمنصب در هزاری سرمایه عزت
 اندوخت . و بخدمت فراشخانه مامور بود . سال سیوم مطابق
 سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری (خمس) سفر بمنزل عقبی برد

(باب الباء) [۳۹۸] (مآثر الامراء)

پادشاه نظر به حقوق او خدمت یک پیشخانه بفرستاد و رحمت فرمود *

• بهادر الملک •

گویند اصل وطن او پنجاب است . مدتی بانوکروی سلاطین دکن گذرانیده پستور بدرگاه عرش ایشیانی ملتجی گشته غاشیه بزدگی در نودش گذاشت . سال چهل و سیوم تلعه پوزار مضاف صوبه برار بردست او کشایش یافت . آن قلعه ایست برقله بنا نهاده سه طرف از آب ندی است . که مرکز پایاب نمی شود . پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون ترون شده نامه براد مردی برآورد سال چهل و ششم (که اوزا باتفاق حمید خان بنگاهبانی ملک تلذکانه گذاشتند) ملک مغرب فوجی از ملک برید^(۲) همراه گرفته شورش آغاز نهاد . اینها با کم جمع بغرور مردانگی پای مقابله افشردند و در کنار دریای مانجرا آریزش در گرفت . و بقضای آسمانی شکست بریغها افتاد . حمید خان دستگیر شد . نام برده بفرادان سعی از آب گذک برگزشته به پناه گاه در آمد . در سال هشتم جهانگیری بعطای علم کامیاب گردید . و سال نهم باضافه منصب و عنایت فیل ممتاز شد . و تمک موجود با در دامن عدم کشید . گویند جمع نگین او این مصرع بود *

* مقبول دوست هر که شود از بهادر است *

(۲) نوحه [۱] ملک نرید - اما غالباً ملک برید صحیح است (۳)

در [چند نسخه] به بنگاه *

• بهرم بیگ ترکمان •

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیانی سمک - و در آن وقت از عمده های دولت ایشان بود - بمنصب عالی و خطاب خاندورانی امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی (ستم خان شغالی از مقابل سلطان پرویز برگشته از نوبده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را بمرداری جمع در کنار آب گذاشته خورد بدهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نریده رسید در بروی بیرم بیگ زرم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگریزی و حيله زد - و بوساطت زار زن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچه اوسی نوشت و خواند نموده سلسله جانپان آشتی گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهده بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت پذیر نکردن فرزندان مرا سیاست فرمایند - و بر طبق آن قدمهای غلاظ در میان آرد - چون آرزای صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاوتی در داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهی پیوست - ناگزیر بیرم بیگ در آن بوهان پور شد - پس ازان در یورش ینگاله چون حوالی بردران مخیم شامی گردید صالح بیگ برادرزاده آصف خان جعفر

(باب الداء) [۴۰۰] (مآثر الامراء)

فوجدار آنجا با رصاف حصار خام متحصن گشت . عبد الله خان بلوازم محاصره پرداخته کار بود تنگ ساخت . ناچار برآمده حسب الحکم شاهي محبوس زندان ادب شد . و سرکار بردوان بجاگیر بیرم بیگ مرحوم شده بتاسیق آن الکا رخصت گرفت چون شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله ببهار شتافته آن مملکت را بدست آورد بیرم بیگ از بردوان رسیده بحراست مؤلف بهار اختصاص گرفت . پس از آنکه شاهزاده را بحوالی بنارس تقابل و مواجهه با لشکر پادشاهی اتفاق افتاد و وزیر خان باهالت بهار تعیین گشت بیرم بیگ حسب الطاب بدرلک حضور کامیابی اندرخت . روزی (که سلطان پوریز محمد زمان بخشوی خود را از دریا گذرانید) بیرم بیگ خاندوران مامور شد . که قابو یافته دستبورد نماید . او از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نیاروده باندک مایه مردم در جائی (که دریای گنگ و جون بهم پیوسته) بر سرش قاشته زخمها برداشت . و جان را رایگان در باخت . پسرش حسن بیگ از عرصه نبرد زخمی برآمده پس از چندی او نیز در گذشت *

* بهادر خان اوزبک *

ابوالمظبی نام از بزرگ زادهای توران است . در عهد عبدالعزیز خان بعمدگی رسیده حکومت مشهد مقدس داشت . پس از کشته شدن خان مزبور هرچند باقی خان بدلاسا پرداخت بدستاریز عزم زیارت کعبه نجات جوسته بهندوستان آمد . و سال چهل

(مآثر الامرا) [۴۰۱] (باب الباء)

و هشتم ملازمت عرش آشیانی در یافت - و بمنصب در خور نوازش
 یافته بعدایت کمر خنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس
 جهانگیری چهل هزار روپیه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت
 منصبدار بکمک شیخ فرید مرتضی خان که بتعاقب خسرو شذافته بود
 تعیین گردید - و سال پنجم از تغیر قاج خان فوجداروی صوبه آمان
 بار مرحمت شد - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 سه هزار سوار و خطایب بهادر خانی امتیاز اندوخته از انتقال میرزا
 غازی بحکومت قندهار چهار بلغد پایگی برافروخت - و پستتر
 باضافهای متواتره بمنصب پنجهزاری سه هزار و پانصد سوار درجه
 اعتلا پیمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پیش کرده
 استعفاي تعلقه داری تذهار نمود - گویند چون آمد آمد فوج داری
 ایران بر زبانها افتاد نام برده از بے پروائی بودن خود قرار نداده
 در لگ روپیه در مهم سازی متصدیان پادشاهی صرف نموده تعلقه را
 گذاشت - پس ازان در صوبه اکبرآباد جاگیر یافته رایت کامیابی
 برافراشت - هنگامی که رایات شاهجهانی از اجمیر متوجه اکبرآباد بود
 آمده بملازمت پادشاهی پیوست - قدمه احوالش بنظر فرسوده *

• بیگلرخان •

سعدالله نام خلف سعید خان چغتائی اکبری است - مشار الیه
 از امرا زادهای خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

(۲) در [اکثر نسخه] بے پروائی *

(باب الباء) [۴۰۲] (مآثر الامرا)
 و شیرینی گفتار شهرت داشت - و در جوان بازی و فزون سپاه گری
 گوی صاحبقت از امثال و اقوان می بود - در زندگی پدر برشادت
 و اعتبار نام بر آورده - عرش آشیانی در سال چهل و ششم دخت
 میروزا عزیز کوکه را بونی بیوگانی پیوند داده - دماغ عالی داشت
 و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطه شاه زاده بکار می برد
 و همواره جوهای نام می بود - چون پدرش فوت کرد با وجود کم منصبی
 نوکران عمدا پدر را نگاه داشت - در مبادی عهد جهانگیری بخطاب
 نوازش خان سرافتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۴۲)
 هزار و بیست و دوم هجری سواد دارالخیر اجمیر مضرب خیم
 جنت مکانی گردید علاج مهم کهنه لنگ زانا (که از دیر باز انجام
 نمی پذیرفت) منحصر در تعیین شاهزاده شاهجهان دانسته آن
 اقبال مند را با عساکر تاهره رخصت فرمود - مهازاده نیز کمکی بود
 چون اردیپور (که مقر زانا ست) اقامتگاه شاهی گردید نوازش خان
 یا برخی از امرا تعیین کوبخامیر (که درون کوهستان واقع شده)
 گشت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک روپیه یک آثار بهم
 نمی رسید - عالمی از پنهانی جان داد - دران وقت خان مذکور از فرط
 همس و مررت با صدکس هر روز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

(۲) نسخه [ب ج] بیست و دو هجری (۴) نسخه [ج] کوبندها بر

و نسخه [ب] کوبندها بر - و در [بعض نسخه اکبرنامه] کوبندها بر آمده

والله اعلم .

(مآثر الامرا) [۴۰۳] (باب البدء)

ظرف طلا و نقره فروخته خرج بیوات می نمود - چون زمانه آشوب طلب میان جنگ مکانی و شاهزادگان ولایت عهد غبار رنجش و ناخوشی برانگیخته صحبتها را بعناد و کینه بدل ساختند و مزاج طرفین بشورش گرائید مویک پادشاهی با معدوم از لاهور روانه شده تا وصول بدهلی جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان نیز از قبول خود (که در صوبه گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور آمده باسلام عتبه خلافت نامه افروز گشت - چون چنین اوقات آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول انواع الطاف گردید - و بهمراهی عبد الله خان (که بکار فرمائی فوج هراول مامور بود) تعیین شد - اتفاقا بمجرد تلافی فوج پادشاهی و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهانی جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این اسپ ناختن برای جنگ است - مشارالیه با برخی از منصبدار و قاپین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چپقلش نمایان بتقدیم رسانیده نام بشفاعت و بهادری برآورد - و بیش از پیش مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلر خان و فوجداري و تیولداري سرکار سورتیه و جوناگدهه و منصب در هزاری در هزار و پانصد سوار علم مباحات برانراخت - و مدتها دران دیار باعتبار و اقتدار بحر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونی هزاری

(باب الجاء) [۴۰۴] (مآثر الامراء)

ذات سوافرازي بافتن ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم
 سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري و ديعت حيات سپرد - و در بلخ
 سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گردید - بعد از از اين ساله کمی
 ترقی نکرد *

• بالجوقليم شمشير خان^(۳) •

برادر زاده و داماد قليم خان جاني قرباني سنه - سال هشتم
 جلوس جنك مكاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار
 (سيده و سال نهم بپايه در هزاري هزار و دو بسمت سوار کامياب شده
 تعيين صوبه بنگاله گردید - و پست و مدتها متعين صوبه کابل مانده در
 سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب در هزاري هزار و پانصد
 سوار چهره افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنك مكاني
 نذر محمد خان والي بلخ مع فوج در نواح کابل آمده غدار فتنه بلذ
 ساخته بمردم پادشاهي (که در بلاد مزبور بودند) پيغام تهديد انجام
 فرستاد و اينها بمقتضای وفاداري سرباز زدند نام برده (که درين
 مردم بود) نقش وفا پورهی او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه
 شد - سال درم باشاره لشکر خان ناظم با جمع بر سر ضحاک و باميان
 رفت - از بنگان برعب قلعه را خالي کرده رو بفرار نهادند - سال سيوم
 همراه سعيد خان در مالش کمال الدين دهله پسر دکن الدين (که

(۲) نسخه [ب] مي و نه هجري (۳) در [بعض نسخه اکبرنامه] بالجوق

قليم (۴) در [بعض نسخه] ضحاک باميان •

(مائراامرا) [۴۰۵] (باب الیاء)

در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاری سر بلند گشته پستری از
 قنده سگالی دران نواح سر استکبار برداشته بود (حسن مجرا بطهور
 آردن از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشتصد
 سوار و خطاب شمشیر خان بلند زبکی اندوخت . سال چهارم قوه
 هر دو بنگش بار مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 دو هزار و پانصد سوار درجه امتلا پیمود . سال پنجم مطابق سنه

(۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجری پا به نیستی سرا گذاشت
 حسن خان پسرش بمنصب هشتصدی سه صد سوار سوارازی
 داشت . و علی قلی برادر از بمنصب نهصدی چهار صد و پنجاه سوار
 ارتقا پذیرفته سال هفدهم جلوس اعلی حضرت دار فقا را گذاشت *

* بے بدل خان سعیدای کیلانی *

شعرا خوب میگفت . در عهد جنت مکانی بهندوستان آمده
 در سلک ملازمان پادشاهی انتظام یافت . و در زمره شعرا منسلک
 گردید . و در عهد فردوس آشیانی بوسیله معامنه فهمی و کاردانی
 بخطاب بے بهل خان امتیاز گرفته مدنها بداد و غمی زرگر خانه سرکار
 والا اختصاص داشت . و سرور مرصع (که موسوم بتخت طارسی
 بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه (که
 سه صد و سی و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانی رایج
 بازار النهر است) صورت اتمام یافته . در جلدوی آن ادرا بز
 سنجیدند . الحق تختی بدان قیمت و زیبایی در هیچ زمانه و عصره

چلا افروز دیدگاه تماشاگانی فخریه - و امروز در هیچ اقلیم نظیر و مثالش
یافته نمیشود *

ثانیش بچشم در نیامد * هرچند نظاره کرد احوال

چون بمرور ایام اقسام جواهر نمیند در جواهرخانه پادشاهی فراهم آمده
در آغاز جلوس برفیمبر اعلی حضرت منطبع گردید - که از تحصیل
چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائی نیست - پس در جائی
بکار باید برد که هم تماشاگانی از حسن آن نتایج بحدروکان بهره برگینند
و هم کار سلطنت را فروغی تازه بدید آید - سوای جواهر خاصه (که
اندرون محل می باشد - و دو کور (روپیه قیمت آن است) از جواهری
(که در کارخانه بود) قریب سه کور (روپیه ازین جمله بدهای مبالغ
هشتاد و شش لک (روپیه انتخاب نموده به بیدل خان حواله فرمود
تا بیک لک توله طلای ناب (که در صد و پنجاه هزار مثقال است
و مبلغ چهارده لک (روپیه قیمت آن) تختی بطول سه گز و ربع و عرض
(۲) در و نیم گز و ارتفاع پنج گز بسوکاری خود مرتب نماید - سقف آن
از درون بیشتر میناکار و تختی مرصع و از بیرون بتصریح لعل و یاقوت
مغرق - در آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه برافراشته - و بالای آن
در پیکر طائوس مکلل بجواهر زواهر و میان هر دو طائوس درختی
مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای مردم
سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار قوتیب یافته - و از جمله یازده

(۲) نسخه [ب ج] دو نیم گز (۳) در [بعضی نسخه] سرکار خود *

(مآثر الامراء) [۴۵۷] (باب الباء)

تخت مرصع (که بود در آن برای تکیه نصب گشته) تخت میانگی
 (که پادشاه دست گذاشته تکیه زده می نشیند) ده لک روپیه قیمت دارد
 ازان میان لعاب ست بازش لک روپیه - که شاه عباس صفوی برسم
 ارمغان بهجت مکانی ارسال داشته - و ایشان در جاندوی فاتح دکن
 باعلی حضرت فرستاده - نخست اسم اسیر تیمور و میرزا شاهرخ
 و میرزا آلع بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افغان
 نام خود بران مرتسم ساخت - جنت مکانی نام خود را با نام عرش آشیانی
 نقش فرمود - و پس ازان اعلی حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت

در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل
 و چهار بران سریر عدیم الظیر جلوس فرمود - حاجی محمد خان
 قدسی * اوزنگ شهذشاه عادل * تاریخ بافته - و مثنوی در تعریف
 آن گفته - از آنجا ست این بیت *

* رساند گر فلک خود را بپایش *

* دهن خورشید رصه را در نمایش *

و به بدل خان نیز یکصد و سی و چهار بیت گفته - که هر مصراع
 درازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصراع سی و دو
 بیت ما بعد آن تاریخ جلوس برمی آید - و هر مصراع باقی نود بیت
 تاریخ نهضت کشمیر از اکبر آباد (که در سنه (۱۰۴۳) یک هزار و چهل
 و سه واقع شده) و سعادت باگه و جلوس بر تخت طارسی است

(۲) سخن [ج] ۵۰۰۰۰۰ جان قدسی *

(باب الباء) [۴۰۸] (مآثر الامراء)

- و این رباعی مشهور نیز از نتایج طبع بے بدل اوست •
- * رباعی *
- * آنی که سریرت آسمان پایه بود *
- * بر ملک جهان عدل تو پیرانه بود *
- * تا همت خدا تو نیز خواهی بودن *
- * زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

در اوائل عهد خلدسکان با تمام امیدها بموجب حکم خلیفه زمان دیگر بر ترمیم و ترتیب تخت طاووسی افزوده قیمت از کرور روپیه هم برگزیده - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شهنشاه والا جاه نادر شاه ساخت دار الخلافه شاهجهانان را بغورج جبروت خود شکوه آموود گردانید) آنرا از پادشاه رقت برگرفته ضمیمه غذای هندوستان ساخت *

• باقرخان نجم ثانی •

این سلسله بمیرزا یار احمد اصفهانی می‌رسد - او ابتدا بمصاحبت امیرنجم گیلانی (که وکیل السلطنه شاه اسمعیل صفوی بود) نام برشادت و کردانی برآورد - و چون امیرنجم در گذشت شاه زمام امور و کالمت بقبضه اقتدار او سپرده بنجم ثانی مخاطب ساخت و زنبه ادرا از جمیع اموی عظیم الشان در گزارانید * * مصرع *

* نجم ثانی که نباشد بدو کوش ثانی *

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائے رسید که قریب در صد گوسفند هر روز صرف شیلان او می‌شد - و هزار قاب طعام لطیف رانه بود

(مائراامرا) [۴۵۹] (باب الاء)

و در سفرها چهل قطار شتر زیر بار چپخانه او می کشیدند . در
 یساق مارواه الزهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره
 در مطبخ او باز میشد . و چون شوکت و عظمت امیر نجم ثانی بدرجه
 علمی رسید و نخوت و جبروتی بدر راه یافت متمهد فتح توران
 گشت . شاه بطریق کمک همراه فردوس مکانی (که از تسلط اوزبک
 دست ازان ملک باز داشته بشاه التاجا برده بود) رخصت نمود
 نجم ثانی از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهیب پرداخت
 سلاطین اوزبکیه در غجدوان کویچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند
 امرای قزلباش (که بار در مقام نفاق و خیانت بودند) در محاربه
 تساهل بکار بردند . ناگزیر امیر نجم پای ثبات افشوده کوشش
 فراران بتقدیم رسانیده دستگیر گشت . و در سنه (۹۱۸) نهصد
 و هیزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید . گویند پدر باقر خان
 مدعی دیوان خراسان بود . از فلک زدگی تفرقه باحوالش راه یافت
 باقر خان با کمال بے سامانی بهزد آمد . چون جوان با حیثیت بود
 در ملازمان عرش آشیانی انتظام گرفته بمروزمب منصب مدعی
 امتیاز یافت . و برخه برانکه در عهد جنت مکانی از ولایت رسیده
 در ملازمت دریمتی پنج سوار منصب تجویز شد . اتفاقا دران زمان
 خانجهان لودی تازه بعمره آمده از پادشاه پرسید که این جوان
 کیست . جنت مکانی تمام احوال نجم ثانی بیان کرد . خانجهان

(۲) در [بعض نسخه] خدات .

(باب الابداء) [۴۱۰] (مائثر الامور)

عرض کرد که حیف با این شناسائی این منصب - بخاطران بنهصدی
 عی سوار سرافرازی یافت - از آنجا (که در طالع مسعودش درج
 (معروفه بود دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زاده
 فرز جهان بمقد از هراج از در آوردند - و هفت ابواب دولت و رفعت
 جز روی در کارش کشوده گشت - و بمنصب در هزاره و حکومت
 ملتان با توجدهای آب علم خان اختصاص یافت - و از کاروانی
 و کار طلبی جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و دودانیان
 و ناهر (که مابین ملتان و قندهار عالمی است دیگر) پیشکشها گرفته
 صاحب خزانه و ساز در انجام سترگ گردید - و باقرآباد ملتان
 بنام از شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فرط عنایت بمخاطب فرزند
 مخاطب می نمود - در هنگام شاهزاده شاهجهان مرده دار آورده
 بود - با توجه آراسته خود را بحضور (سائیده مرده تحسین و آفرین
 گشت - و در آخر زمان جناب مکانی بصوبه داری آدیسه نامزد گردید
 و دران اوقات کارهای نمایان بمنصب ظهور آورد - در سال چهارم
 شاهجهانی بکهنه پاره در کردهی چهارم درار (که تنگنائی است
 مابین آدیسه و ولایت تانگ - و تگیش بمرتبه ایست که اگر جمع
 قلیله از تگچپی و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد
 و آن طرف کهنه پاره بغامائ چهار کرده منصور گدهه تابعه - که منصور

(۲) نسخه [۱] و قاهره (۳) نسخه [ب ج] بکهنه پاره (۴) نسخه

[ج] بکهنه پاره *

(مآثر الامراء) [۴۱۱] (باب الهاء)

نامی غلام قطب الماک بنا نهادہ باسم خود موصوم گردانید (فرج
کشیدہ از نهب و غارت آنحدود دقیقه فرو نگذاشتند - چون بحوالی
قلعه رسید نبرد مردانہ نموده غنایم را (ہنگرایی ہزیمت ساختند
و قلعیان از مشاهده جرات و جسارت از ہراسان گشتہ بذیل ندامت
و زہار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتی در مویہ اربع
آذیسہ گذرانید - پدرش (کہ از کبر سن مغلوب الاحوال با پسر
بصرمی برد) درانجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکی
و بیداد با رعایای آذیسہ معزول گشتہ چون بحضور (سید در سال
ششم بصاحب صوبگی گجرات سر ہر افرامخت - و پس ازان بنظم مویہ
آلہ آباد مامور گشت - و درانجا سال دہم آغاز سنہ (۱۰۴۷) ہزار
و چہل و ہفت ہجری باجل طبعی در گذشت *

در شجاعت و مردانگی بے ہمتا و در فزون سپاہگری سرآمد
اہل روزگار ہون - در تیر اندازی بد طولی داشت - جہانگیر پادشاہ
در روز ناہچہ خود می نویسد - کہ شبی در حضور من باقر خان شیشہ
نازکے سپید در روشنی مشعل نگاهداشته بقدر پر مگس از موم چہرے
ساختہ ہوان شیشہ چسپاند - و بالای آن برنجی و ہر فلفلے گذاشت
و از تیر اول فلفل را ہوداشت - و از تیر دوم بونج را - و از تیر سوم
موم را از شیشہ برگرفت - کہ اصلا تکانے بشیشہ نرسید - گویند باقر
خان بشنیدن آواز کرنا ازان جہت کہ رستم می شنید بسیار معظوظ
بود - و نقار خانہ بس بتکلف آراستہ داشت - روزی حکیم دکنای

(باب الباء) [۴۱۲] (مآثر الامراء)

کاشی بدیدنش رفت - در حضور او کوفتا سر دادند - حکیم گفت نواب سلامت رستم گاه گاه کوفتا می شنید - باقرخان در نظم و نثر و خط امتیاز تمام داشت - و دیوانه ترتیب داد - ازوست * * شعر *

* سوی چمن خرام و برونز آبروی گل *

* تا بعد ازین نگه نکند کس بسوی گل *

* آن غنچه نیست کز حسد روی چون مهتاب *

* گردیده است غصه گره برگاوی گل *

* باقر اگر زود بگامستان بغیر درست *

* خارش بدیده گز نظر افتد بروی گل *

میرزا ماهر پسر رشیدش در آغاز جوانی در گذشت - و احوال باقرخان پسر دوش جداگانه تحریر یافته *

* بهرجی زمیندار بکلانہ *

از هزار و چهار صد سال مرزبانان این دیار بآبا و اجداد او تعلق داشته - اینها خود را از اولاد راجه جیچند (که راجه قنوج بود) میگیرند - و هر که حاکم این ملک بود بهرجی نامند - در سوائف ایام صاحب سکه بودند - و چون میان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف (که نیرو بیشتر می دیدند) اطاعت گونه میکردند - از مدتی پیشکشی گجرات شده و ایان خاندیس بنابر قرب و جوار دستبرد می نمودند در سنه (۹۸۰) نهمصد و هشتاد (که ملک گجرات بحوزة تصرف مرش آشیانی در آمد - و عرصه دلکشی بندر مبارک سورت مهبط

(آثار الامرا) [۴۳] (باب الباء)

(ایات پادشاهی گشت) بهرجی بملازمت رسیده میوزا شرف الدین حسین یزده پادشاه را (که طغیان درزیده بعزیمت دکن عبورش درین حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید . و مورد نوازش گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره بادای پیشکش پادشاهی راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطالب صوبه داران دکن حاضر میشد * چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگر جانب بگجرات پیوسته میانگ ملک پادشاهی سست شاهزاده محمد اورنگ زیب در ایام صوبه داری اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته) با مالوجی دکنی و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسی بتسخیر بکلانہ تعیین فرمودند - بعد محاصره بجدکاری بهادران فیروزه مند بارت قلعه مولهیر (که حاکم نشین آنجا است) بتصرف درآمد بهرجی مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم قلعه تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلیٰ حضرت اورا بمنصب سه هزار و یانصد سوار برنواخته بر طبق التماس او برگشته سلطان پور (که از ایام فقط مشهور دکن دیوان افتاده) بطریق وطن مرحمت شد - و ملک بکلانہ داخل صوبه خاندیس گشت - و راهگیر (۳) (که مضاف بکلانہ است) از تصرف سوم دیو دامان بهرجی نیز مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجی واگذاشته

(۴) در [اکثر نسخه] ملهیر آورده (۳) یا رامگده باشد (۴) یا سوم دیو باشد *

(باب‌البناء)

[۱۴]

(مآثرالامرا)

(۲)

ده هزار روپيه پيشکش هر ساله مقرر گردید . بعد فوت بهرجهي بيمر ساه
پسرش را اعلى حضرت بشوفت اسلام در آورده بخطاب دولتمند
خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنه
پونار خاندیس برسم انعام مكرمت فرمود . تا عهد خلد مكان زنده
بود . دران قصبه عمارات عالی مطبوع بتكلف ساخته . تا حال
آثار او باقی ست *

* بیت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *

* آثار پدید است صفادین عجم را *

(۳)

بكلانه ملكه سمت بیشتر كوهستان - طول صد كوهه - و عرض سي
شرقي كالنه و نذر بار - غربي سورت - شمالي تپلي و بندهياچل
جنوبي سنبهاچل - كه بالای او ناسك و غيره واقع است - سابق
سه هزار سوار و ده هزار پياده همي بود - و در شهر عظيم داشت
انداپور . و چنتا پور - درينولا دهه بيش نمازده - هفت قلعه نامي
دارن - و همه كوهي . ازان دو بس نامور - مولهپور موسوم باوزنگ گدهه
بيك كوهي قصبه دارن آبان - آب موس روان شخصت كوهه عرفي

(۲) نسخه [۱] بيمر سا - و نسخه [ج] بيمر شاه (۳) در [اكثر نسخه]

پورنار خاندیس (۴) نسخه [ج] فايده • بكلانه ملكه سمت (۵) در

[بعضی نسخه] نذر بار - (۶) در [بعضی نسخه] تپلي - يا تپني باشه (۷)

نسخه [ب ج] سنبهاچل (۸) نسخه [ج] باوزنگ گدهه (۹) در [بعضی

نسخه] موس •

(مائتوالامرا) [۴۱۵] (باب الباد)

از خجسته بزیاد است - و سالهیر موسم بساطان گزده مرتفع ترین
نواع و قلهای آنجا است *
* بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *

* برفعت بود از پدر هم رشید *

د دیگر هنگذده و جولیهیر و بیسول و نانیه و سالونه - این مرز و بوم
بشادابی و سیرابی و افروزی اشجار منوره و نباتات متنوعه و اذبه
فراوان و بونج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین
ده لک روپیه حاصل داشته - و شش و نیم کروڑ دام جمع مشخص شده
چون بقصط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد
تسخیر بقواری دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر
ازین هم لازمه هزار روپیه کم کرده تذخواه می نمایند - همگی سی
و در پرگنه از مدیم می نویسند - درین وقت بیست و هفت
ازان هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه
دیجات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل
در تصرف بهیلان *

(۶)

* بهادر خان رومله *

بسر دریا خان داود زئی است - در زندگی پدر بوسیله نیکو پرستاری

(۲) نسخه [ب] جوهر - و نسخه [ج] جولیهیر (۳) نسخه [ج]

بیسول - یا بیسول باشد (۴) نسخه [ج] نانیه (۵) یا سالونه (۶) نسخه

[ج] باز بهادر رومله *

(باب الباء) [۴۱۴] (مآثر الامراء)

(۴)

ده هزار روپيه پيشکش هر ساله مقرر گردید . بعد فوت بهرهي بيوم شاه
پسرش را اعلى حضرت بشوفت اسلام در آورده بخطيب دولتمند
خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنده
يونانر خاندیس برسم انعام مكرمت فرمود . تا عهد خاندكان زنده
بود . دران قصبه عمارات عالی مطبوع بتكليف ساخته . تا حال
آثار او باقی ست *

* بيت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *

* آثار بدید است مژداید عجم را *

(۴)

بكلانه ملك ستم بیشتر كوهستان - طول صد كوره . و عرض سي
شرقي كالنه و نذر بار - غربي سورت - شمالي تپلي و بندهياچل
جنوبي سنبهاچل - كه بالای او ناسك و غيره واقع است - سابق
سه هزار سوار و ده هزار پياده مي بود - و در شهر عظيم داشت
انداپور . و چنتا پور - در بنولا دهه بیش نمازده - هفت قلعه نامي
دارد - و همه كوهي - ازان در بس نامور - مولهير موسوم باوزنگ گدهه
بيك كورهي قصبه دارد آباد - آب موس (وان شصت كوره عرفي

(۴) نسخه [ا] بيوم شاه - و نسخه [ج] بيوم شاه (۴) در [اكثر نسخه]

پورنار خاندیس (۴) نسخه [ج] فايدده . بكلانه ملك ستم (۵) در

[بعضی نسخه] نذر بار - (۶) در [بعضی نسخه] تپلي - يا تپتي باشد (۷)

نسخه [ب ج] سنبهاچل (۸) نسخه [ج] باوزنگ گدهه (۹) در [بعضی

نسخه] موسوم *

(مآثر الامراء) [۴۱۰] (باب الابداد)

از خجسته بزیاد است - و سالهیر موسم بساطان گزده مرتفع ترین
خلاج و قلهای آنجا است *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *

* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگذده و جولیهیرد بیسول و نانیه و سالونه - این موز و بوم
بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار منوره و نباتات متنوعه و البه
فرادان و برفج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین
ده لک روپیه حاصل داشته - دشت و نیم کرور نام جمع مشخص شده
چون بقسط دیران گشت و مکرر بی سپر جنون فاهره گردید بعد
تسخیر بقرا و دوازده ماه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر
ازین هم دوازده هزار روپیه کم کرده تذخواه می نمایند - همگی سی
و در پورکنه از مدیم می نویسند - در دین وقت بیست و هفت
ازان هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفتون شد - و آنچه
دیجات این سرزد بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل
در تصرف بهیلان *

(۶)
* بهادر خان روهله *

پسر دریا خان داود زئی است - در زندگی پدر بوسیله نیکو پرستاری

(۲) نسخه [ب] جوئیبر - و نسخه [ج] جولیهیر (۳) نسخه [ج]
پهول - یا پهول باشد (۴) نسخه [ج] نانیه (۵) یا سالونه (۶) نسخه
[ج] باز بهادر روهله *

بدولت (رشداسمی شاهزاده شاهجهان چهره امتیاز افروخت - و چون پدرش ساخت بیوفائی پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خانی دست توسل بفتراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از رگب اقبال انفکاک نمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزارى در هزار سوار سرافراز گشته به تیولدارى سرکار کالپی و مالش سرکشان آن مرز و بوم دستوری یافت - چون در نخستین سال جلوس چهار تیره رزکار بغی و زبده باوندچهره متحصن گشت و افواج قاهره از هر جانب بمناک او در آردن عبدالله خان فیروز جنگ بانفاق بهادر خان از جانب کالپی (که مشرق رویه آن سرزمین است) درآمده بر حصار ایرج (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک می سود) سرسوزی یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده هنگامه نبرد گرم گردانید - خان مذکور با نابینان خون پا پیاده فیل صف شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوی دروازه دوید - و بیادری آن دشمن نهان در هم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و همدوان سیه قام را بتیغ سوسن رنگ بزرگ داغ لاله در خون نشانده گلگونه فتح بر چهره دلاری کشید - در جایزه این تودد نمایان و فتح شایان بنوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان ناظم دکن باستیصال خانجهان لودی تعیین گردید - چون اعظم خان ایلغار نموده در راجوری ببر بر سر خانجهان (سید) ار با معدود سه همگی سه صد و پنجاه سوار برآمده بمناکت و استقلال روانه شد

(مآثر الامراء) [۴۱۷] (باب الباء)

هرگاه جمع از عساکر پادشاهی بار قریب می رسیدند برگشته
به تیراندازی آنها را باز میداشت . چون بکوه راجوزی برآمد
بهادر خان بقدم استعجال خود را رسانیده با برادرزاده او بهادر
خان (که منصب هزاری داشت - و به پودایی و مردانگی استظهار
دی بود) درآویخته در کوشش و کوشش کارنامه دایری و دلاری
بردی کار آورد - که درکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما
چون از قتل همراهان آخرکار کار به تذکی گرانید پیاده شده هر مرتبه
در راه را خود را بر شعله شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر روزه و پهلو برداشته بود) بزمن
افغان مخالفان خواستند سوش بگرد - فریاد زد که من یاد و پسر
دریا خانم - خانه زاده شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس از آنکه
اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعه قندهار بازار تاخت بهالکی
(۳)
و چنگوبه گذار آب مانجورا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرارداد
(که هنگام نزول تا برپا شدن خیم افواج بجای خود قیام نموده
هر فوج با چند سردار بنوبت یک کوزه در از لشکر ایستاده خبردار
باشند - تا مردم اردو گاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبت خان
مزدور (چون اثری از غنیم ظاهر نبود) سرشته احتیاط از دست
را هشته با قلیله از لشکر گاه پیشتر رفته نشست - اتفاقاً دیده دران

(۲) نسخه [ج] رسانیده برادرزاده بهادر خان (۳) در [بعضی
نسخه] چنگوبه .

نزدیکی بود - که مردم آنها بجهت حفظ مال و مواشی خود
از دستبرد اهل اردر مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهی یافته
با دیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافیک - زندوله
خان عادلخانگی با تمام مخازیل هجوم آوردن - و امرا دست جلالت
کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپهان
فرود آمده دل بر جانفشانی نهادند - شهباز خان (که از امرای
سه هزاری بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان
تالشکندی از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور
مقید نگاهداشت - چون بمین الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت
عادلشاهی مامور گشته بخواستی بیجاپور (سید عادل شاه هر دو را
رها نمود - بهادر خان باستقام سدا خلافت جبهه افروز گشته باضافه
منصب و افزونی اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگی
بجاگیری کالیپی و قنوج و مضافات آن محال سربلندی یافت
خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (که در شدت و کثرت از سایر
متمردان آن دیار اشتهار دارند - و از رعیت تا سپاهی آنها بیسلاح
نمی باشد - حتی کشاورز هم بهنگام شیاز تنگ بر کرده برقلبه بسته
فتیاء روشن ساخته بشلل خویش می پردازد - و ازین در بلوازم رعیتی
مطلقا نمی پردازد - و دران هنگام در مقام بیروگانوں که استوار ترین

(۲) نسخه [ب] ماکوله (۳) در [بعضی نسخه] اینجا (۴) نسخه

[۱] مرگانوں - یا پیرگانوں باشد .

(سائر الاسرار) [۴۱۹] (باب الیاء)

جاها سمت فراهم آمده از نهایت زیاده سوری بشورش انگیزی در آمدند و یکبارگی از ادای مراسم رمیتی سر باز زدند (به معنای تأیید ^(۲) ایزدی همت گماشته دهنده بر سر آن بد عاقبتان توکناز نمود - غریب کارزاره فیما بین در پیوست - بهادر خان سپهر حمایت آهی بر سر کشیده بدیوار بست رسید - مقابله پای کی نیارنده دست از جلالت و تهور برنداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم در آریختند و جم غفیر بدستبرد پر دلان سر باخته بقیة السیف در بفرار گذاشتند بهادر خان بتخریب آن مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین گونه فتحی (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ کس نشده بود) نقش خان ظفر قرین بر وفق خواست در سمت نشین گردید - و پس ازین در تعاقب زوجه چهار سنگه بذریله در هرادی عبدالله خان غیور جنگ و خاندوران بهادر مسامی جمیله بکار برد - چون آن مدبر از گدازه و لانجی گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که یاشنه کوب او میرفت) چون کوفتی داشت نیکنام عمومی خود را با معدودے پیش فرستاد - که او را بخود مشغول سازد - چهار از مشاهده جراتش برگشته او را در میان گرفت - نیکنام بزخمهای منکر با هفت کس در میان افتاد - درین اثنا بهادر خان باتفاق خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت قاخت - و آن گره پریشان روزگار را چون بنات الفعش متفرق ساخت - و چون از عبدالله

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور به معنای تأیید ایزدی *

(باب الباء) [۴۲۰] (مائراامرا)

خان فیروز جنگ در استیصال چنپت بذدیله مساهله و تهادن سرزد
 در سال سیزدهم بهادرخان بتیول داری اسلام آباد و قلع و قمع آن شقارت گرا
 رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بهادشاه خاطر نشان
 کردند - که بتدیل کهند را رهیل کهند کردن صلاح مالکی نیست - زود
 معزول گردید - بعد ازان در مهم جنگ^(۲) و تسخیر و^(۳) دان شجاعت
 و جلالت داده تردد نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان
 مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر
 میدویدند - دران روز هفتصد افغان از تابیدان او بکار آمدند - در سال
^(۴)
 بیست و دوم بهراسم ملتان تعیین شد - و ازان رو (که فصل ربیع
 بی جاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیوانی حکم شد - که طلب ارزا در
 مطالبه مجری دهند - در یساق بلخ بهراولمی شاهزاده مراد بخش
 جوهر زدای آئینه همت و مردانگی گشت - چون شاهزاده پدای کتل
 طول (که سرحد قلمرو پادشاهی و ملک بدخشان است) رسید اصالح
 خان با بیلاداران سرکار پادشاهی و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا
 عای^(۴) مردان خان از بلوکات کابل جمع آورده بود) تعیین شد - که تا سرا بالا
 مقدار یک کوره بازتفاع درگز پادشاهی و سرا زیر (که بدخشان رویه
 اسم) تا نیم کوره بعضی جا در و نیم کوره کمابیش برف از سر راه
 برداشته باطراف بیدازند - و کوچک (که شتر با بار بگذرد) بسازند

(۴) یا چکنا باشد (۳) نسخه [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضی

نسخه] از بلوکات کابل .

(مآثر الامراء) [۴۲۱] (باب ابداء)

و باقی را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون این کار از آنها متمشی نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادر خان با اتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیاده خود را ببرداشتند برف و کبودن راه و اداشتم - لشکریان بهر دست افزاری که یافتند برف را کذده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بچندکاری بهادر خان تا یک کوره (که برف بسیار بود) بعرض دوگز راه پیدا شد - چون شاهزاده سایه وصول انداخت نذر محمد خان والی توران بیخانه سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر خان حسب اشاره شاهزاده با اتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد قریب ده هزار سوار ادرزبک و امان (که بر سر نذر محمد خان جمع شده بودند) بآمد آمد فوج پادشاهی از بیم نهب و اسر با عیال و اموال راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوق قایل آمان کارزار گشته بچار کورهی شرغان بجزگ پیوست - بمجرا سردادن بان (که گاهی آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده رو بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بے ادریز و ستیز جلو گردانیده باذخود رفت - و از آنجا روانه خراسان گردید - بهادر خان اگرچه بافزدنی منصب سرفروزی یافت اما درین حال (که وقت تعاقب بود - و باندک تکنگ یا یقین بود - که نذر محمد خان گرفتار میشد) آن خان شهاست نشان آمد خود را دزدید - یا از

(۲) در [انکدر نسخه] گرفت .

(باب الباء) [۴۲۲] (مائثوالامور)

صست همتی همراهمان یا بمصلحتی دیگر کار بقد نکست - ذخیره
خاطر پادشاهی گردید *

چون شاهزاده مراد بخش دامنه اقامت آن ولایت نشده بے اجازت
ساجیقوان ثانی عازم کابل گردید موبه داری باج و پاسداری آن الکا
بعهد بهادرخان باتفاق اصالت خان قوریاقت - و پس از آنکه
شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ظلال افکن آن دیار گشت بهادر
خان در هرادی در جنگ اوزبکیه (که از مور و ملخ افزون بودند)
کارنامه های مردانگی و بهادری بساخت - در هنگام مراجعت از آن
مرزبوم چند اونی اردو باه تمام او قرار گرفت - و در گذراندن اردو تعبیه های
بسیار کشید - چون بکتل تنگ شتر (۲) که در منزلی هندو کوه است
و فشیب دشوار نورد دارد) رسید برف شروع در بارش نمود - تمام
شب تا دو پاس روز دیگر می بارید - بصد محضت بقیه اردو و لشکر
از آن گروه گذرانید - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز
استاده ماند - هزاره تنگ چشم فراخ از بارزوی (بودن مال پیش
از پیش بر مردم اردو هجوم می نمودند - و خان مذکور بتائید اقبال
دشمن مال هر مرتبه آن گرده شوریده در زکار را مالش داد ، رهگرای
ناکامی میگردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف
نموده همگی پس ماندگان را پیش راهی ساخت - و بعد از آن خود
گذشت - از دشواری راه و شوریگی هوا و فرط برف از آغاز مورد

(۲) نسخه [ج] تنگ شتر - و در [بعضی نسخه] اکبرنامه [تنگ شیرو]

تا انجام ده هزار جانداز قریب نصف آدم و همه دراب هلاک گردید
 اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد
 ذوالقدر خان (که حفاظت خزانه پادشاهی بعهد اش بود) بنا بر
 سقط شدن بار بردار برجا مانده - بهادر خان شتران خود و از هر که
 باقی مانده بود اسباب آنرا بر گرفته خزانه بار نمود - و نغمه بر اسپان
 و شتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد و خورد نموده بعد
 از شاهزاده بفاصله چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در مذاق ترندهای شایسته نمایان بتقدیم
 رسید لیکن باظهار برخی خاطر نشان اعلی حضرت شد که در تعاتب
 نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غایب اوزبک انماض عین
 نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محسن و مشاق بتغییر سرکار کالیپی
 و نواج از تیواش (که درازده ماهه حامل داشت) در عوض سپی لک
 رزیه مطالبه سرکار بخالصه شریفه ضبط نموده ادرا آزاده دل ساختند
 و در سال بیست و سیوم در ۲۴ نخستین قندهار بهمراهی شاهزاده
 محمد اوزنگ زیب بهادر تعیین شده در محاصره آن حصار استوار
 و بودی دروازه ^(۲) الوری مورچال قائم نموده نوزدهم (جیب سنه ۱۰۵۹)

هزار و پنجاه و نه هجری بعروض ضیق النفس از شهر بند زندگی
 برآمد - شاهزاده و جماعه الملکی سعدالله خان از قابینان او (که در هزار
 سوار بودند) هر کدام را (که شایسته زندگی درگاه داشتند) بمنصب

و علاوه در خور مقور نموده جمعی را خورد ها نگاهداشتند - و باقی را دیگر امرا - اعلیٰ حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاری پانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خرد سال بودند) بمنصبی سرفراز گوندانید - و سوای فیلان همه اموال پسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهی جانفشانیها و در لنگخواهیها بتقدیم رسانید که غباری (که از کج رویهای پدر بخاطر اعلیٰ حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجا پوزیها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره اش نمایان بود - یکی از پسرانش عزیز خان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیری در محاصره واکگیره مصدر تودد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائی در خطاب سرمایه افتخار اندوخته *

* پر دل خان *

(۴) پیرا نام پسر دلاور خان برنج است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثانی است - در ایام گردش و اوقات سخن از اخلاص دانی و وفای صافی بدوام خدمت و نیکو پرستاری در دل شاهزادگان ستوده سیر جا کرده در جرگه معدوم شده (که از سایر ملازمان شاهی بهزیمت قرب و اعتبار سر امتیاز می افراختند) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاری در هزار و پانصد سوار فرق مباحات

(۴) نسخه [چ] پیرا نام (۳) نسخه [ب] پریچ و نسخه [ج] پریچ *

برافراخته بفرودداری میوات دستوری یافت . و یستر چونپور در قبیل او مقرر گردید . سال چهارم با پسر خود پیرا از چونپور آمده در خطه برهان پور بتقبیل آستان خلافت چهارم تغاخر برافروخت و چون دران هنگام ساسکر فیروزی در استیصال نظام شاهیه و تسخیر آن ممالک تعین بود ضمیمه آن لشکر منصور گردید . و خودش باضافه سواران منصب بقدر ذات مورد عذایت گشته پسرش نیز از امل و اضافه بمنصب هزاری و خطاب پردل خان سربانگدی یافت اما فلک دیر مهرزودگسل نگذاشت که چندی در فراغذای ثروت و درست کامی گام کشاده زده گوی کامرانی فرا بود . در همین سال رخت زندگانی نه کرد *

پردل خان از عاطفت و قدر شناسی (که سلاطین این سلسله را مورد احوال خنده زانان دیوین خدمت می باشد) باضافه ای سرتیوار در سال دهم بمنصب در هزاری در هزار سوار و تمانداری پیشکش پائین از تغیر راجه جگمک سنگهه عز افتخار اندوخت . و در سال هفدهم بحراست قلعه بست از انتقال عزیزالله خان رخصت یافت . و در سال بیستم باضافه هزار سوار بر جمعیتش افزودند چون شاه عباس ثانی دارای ایران تسخیر قندهار پیش نهاد همت ساخته خود از فراه رو بمقصد فهاد محراب خان را (که هنگام تقویض عالی مردان خان این ولایت را باو ایام سلطنت والا منزلت

بقلعه داری بست می پرداخت - و قلیچ خان آن حصار را بغلبه
و استیلا از گرفتار امان داده بود - و (خصمت ایران نموده) بکشایش
قلعه مذکور نامزد گردانید - مکراب خان حصار فورا (که بحکم
اعلی حضرت متصل قلعه قدیم بنا شده) از غایت استحکام کشایش پذیر
نیافت - کشودن حصن کهنه آسان دیده بتقسیم مورچال پرداخت
پردل خان در محاذ می آن جا بجا از خویشان بنگهبانی آن گذاشته
خود از همه جا آگاه می بود - و بضرب توپ و تفنگ آتش در خرمن
حیات مخالف می افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز
نیوان قتال اشتغال داشت - از هر دو جانب لخته مقتول و برخی
مجروح میگشتند - چنانچه از تابستان خان مذکور (که همگی ششصد
سوار بود) سهصد کس و از قزلباش اضعاف آن رهگرای دار فنا شدند

آخر الامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری
پردل خان دلداد بندگی گشته بدل بستگی زندگانی مستعار
و پیمان گرفته مکراب خان را دید - و آن نا انصاف رسمت فقط
عهد بر خون پسندیده از جمله سهصد کس (که با او مانده بودند)
چند را (که بسپردن یراق ایستادگی نموده دست بحربه کردند)
بقتل رسانید - و او را با بقیه مردم و عیال مقید گردانیده نزد شاه
بقندهار آورد - و شاه او را همراه خود بایران دیار برد - اگرچه احوال
پردل خان بعد زفتن ایران و مال حالش (که بکجا انجا آمد) معلوم